

جایگاه عقل در داستان «موش و گربه» ی کلیله و دمنه

اسماعیل آقایی¹

جواد صدیقی ليقوان²

مهدی آسمی³

چکیده:

کلیله و دمنه کتابی است که داستان‌های آن از لحاظ فکر و اندیشه در حد اعلائی بوده زیرا که سیاست و تدبیر جز و لاینفک این داستان‌ها به شمار می‌رود. یکی از داستان‌های ارزشمند کلیله و دمنه داستان موش و گربه می‌باشد. تا جایی که در جای جای این داستان عقل از جایگاه منحصر بفردی برخوردارست. در این مقاله بر آنیم که جایگاه عقل را در داستان موش و گربه‌ی کتاب کلیله و دمنه را از تمام زاویه و جوانب بررسی کرده و این موضوع را به چالش بکشیم؛ تا با استفاده از این موضوع کنکاش کنیم که موش چگونه از قدرت تعقل خود استفاده کرده و خود را از بلاها می‌رهاند؛ تا اعمال موش را عبرت و الگویی برای عاقلانه زیستن خود نماییم

کلید واژه ها: موش و گربه، کلیله و دمنه، عقل، دشمنی، دوستی

¹ - کارشناس ارشد ادبیات پارسی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز)

² - کارشناس ارشد ادبیات پارسی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز)

³ - کارشناس ارشد ادبیات پارسی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز)

مقدمه:

از جمله مباحث و مفاهیمی که در دریای ادبیات قابل تأمل و درنگ است بحث عقل است چرا که در طول تاریخ شعر و فرهنگ فارسی همواره معرکه نظرات مختلف، متفاوت و متضاد اندیشمندان، شعراء و دیگر کسان بوده است. عقل در ادب فارسی موجودی با ابعاد متفاوت گاه ستوده شده و گاهی مورد مذمت قرار گرفته است.

عقل چیست

تعریف عقل در تفسیر المیزان چنین آمده است: «قرآن شریف عقل را نیرویی می‌داند که انسان در امور دینی از آن بهره مند می‌شود و او را به معارف حقیقی و اعمال شایسته رهبری می‌کند و در صورتی که از این مجری منحرف گردد دیگر عقل نامیده نمی‌شود.» (تفسیر المیزان جلد 2 ص 250)

عقل در فرهنگ عامه با تعریف فوق تا حدودی متفاوت است. از نظر عوام واژه عقل معادل کیاست، سیاست، زیرکی و هوشیاری است و معمولاً در مقابل واژه‌هایی از قبیل جنون، دیوانگی، احمقی و ساده لوحی قرار می‌گیرد.

اما در تصوف عقل بر مرتبه‌ی وحدت و نیز ظهور و تجلی حق در مرتبه علم که تعیین اول است اطلاق می‌شود و گاهی آن را حقیقت انسانی می‌نامند. (توضیحات تعلیقات دفتر اول ص 266)

عقل در حوزه دین و قرآن:

«و قالوا کُنَّا او نَعْقِلُ ما کُنَّا فی اصحاب السعیر» آیه 10 سوره ملک

و گویند اگر به سمع قبول می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، از زمره دوزخیان نبودیم.

در این آیه دوزخیان می‌گویند اگر سخنان انبیاء و احکام دینی را می‌شنیدیم یا اگر هم دین نمی‌ورزیدیم، عقل می‌ورزیدیم، در هر دو حالت به حقانیت دعای دین که در نهایت با عقل همسویی دارد می‌رسیدیم و رستگار می‌شدیم، در حکمت دینی، بین دین و عقل تعارضی وجود ندارد. چنانکه گفته اند «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل» (هر چه شرع به آن حکم کند، عقل هم همان حکم را می‌کند) و این بر خلاف قول آزاد اندیشانی چون ابولعلاء معری است که می‌گوید:

مردم دو گروهند: گروهی دیندار، گروهی عاقل. (قرآن کریم ترجمه و توضیحات بهالدین خرمشاهی ص 62)

با این مقدمه به این نتیجه می‌رسیم که انسان نباید عقل خود را در حوزه دین و مسائل دینی کنار بگذارد بلکه باید با تدبر و تعقل به درک مسائل و تعالیم دین پردازد ولی باید توجه داشت که تمام معرفت دینی در حوزه عقل تجربی و حسی قرار نمی‌گیرد. و پیامبران نیامده اند تا تعقل انسان را تعطیل و او را موجودی مقلد سازند و خود پیامبران نیز در عین بهره مندی از منبع وحی، بی بهره و بی نیاز از عقل نبوده و همچنان از آن به عنوان ابزاری ارزشمند استفاده کرده است و خداوند بوسیله وحی پیامبر را به تعقل، تفکر و تدبر سفارش نموده است، چرا که در غیر این صورت پیشوایی و الگو بودن پیامبران برای بشر چندان قابل توجیه نبوده است چون ابزار و شرایط آنها (برخورداری از وحی) در اختیار دیگران نبوده و تنها ابزار بشر عقل و اندیشه‌ی او بوده است. مسئله‌ی

دیگر اینکه پیامبر و ائمه همیشه از گروه مقابل درخواست آوردن برهان می کرده اند و از اینها گذشته روایات فراوانی در مورد عقل و تفکر از آنها به ما رسیده است از جمله: تفکر بالاترین عبادت است یا کسی که عقل ندارد، دین ندارد یا اینکه یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است. که همگی گواه پذیرش عقل در حوزه دین است.

تاریخ پیدایش عقل :

گفته شده که خداوند اولین چیزی که خلقت نمود عقل است که از آن تعبیر به عقل اول، عقل کل، عقل من لدن یا حقیقت محمدیه کرده اند. همچنین آمده است که آنگاه که خداوند توبه آدم را پذیرفت او را به هبوط فرمان داد او باید به زمین می آمد، پس او از لازمان بیرون شد و به زمان پا گذاشت و در این سرگشتگی انیس او عقل بود پس همسفران انسان در سفر زمین، زمان و عقل بوده اند. (تأملی در فلسفه تاریخ عقل ص 35)

دیدگاه ابن عربی از عقل

ابن عربی در الهیات ارزش و اعتباری بر عقل قائل نیست و آن را به رسمیت نمی شناسد و علمی را صحیح می داند که از راه کشف حاصل شده باشد. علم صحیح از راه تفکر و آنچه عقلا از راه افکارشان تقریر کرده اند به دست نمی آید بلکه علم تنها آن است که خدا در قلب عالم می اندازد، نور الهی است که هر که را بخواهد از فرشته و رسول و نبی و ولی بدان مختص می کند، کسی که کشف ندارد، علم ندارد و دلیل او در این قضیه آن است که هیچ پیامبری علمش را از طریق فکر و اندیشه و تعقل نیافته است بلکه از طریق کشف بوده است:

« بدان که هیچ پیامبری قبل از نبوتش در علم پیدا کردن خدا به شیوه عقلی دست نیازیده است، این کار برای او سزاوار نیست همچنین هیچ ولی برگزیده ای نیز سابقه نظر عقلی در علم به خداوند را ندارد. هر کدام از اولیاء که قبلاً به شیوه تفکر عقلی در مورد خدا نظر کرده باشد، هر چند ولی باشد برگزیده نیست و از کسانی نیست که خدا کتاب الهی را به آنان به ارث داده است. علامت نقصان عقلی دو چیز است: اول آنکه عقل محل «تغییر» است و حال آنکه قلب جایگاه «تحول» است، سبب این مطلب آن است که نظر فکری خداوند را در شأنی مقید و او را از سایر شئون متمایز و مبرا می کند و قدرت ندارد که همه وجود را به او نسبت دهد. دیگر اینکه عقل تابع دلیل است و دلیل در حال تغییر و تحول است.» (ص 191 روایت ابن عربی)

عقل از دیدگاه غزالی:

الف) شرف عقل:

« بدان که در اظهار این به تکلفی حاجت نیست. عقل منبع علم و مطلع و اساس اوست؛ و علم از عقل به منزلت میوه از درخت است، روشنایی از خورشید و بینایی از چشم. و چیزی که وسیلت سعادت دنیا و آخرت بود چگونه شریف نباشد و ریبت را در آن چه مجال ماند؟ چه با قصور تمیز، عقل را حشمت دارد، تا به حدی که آنچه از بهایم، در بزرگی جثه و قوت حمله به مزیتی باشد، چون آدمی را بیند از وی بترسد، بدانچه شاعر است که او بدانستن حیلها مخصوص است.» (احیاء علوم الدین ص 1 ج 1 ص 189)

(ب) خلقت عقل:

غزالی در بیان خلقت و دلیل ارزش در نزد خدا چنین می‌گوید:

« در اول چیزی که خدا بیافرید عقل است. پس وی را فرمود پیش آی؛ پیش آمد و گفت باز پس شو؛ باز پس شد. پس فرمود: که به عزت و جلال که هیچ خلق گرامی تر از تو نیافریده ام، اخذ و اعطای خود به تو منوط کردم، و ثواب و عقاب خود به تو مربوط گردانیدم» (احیاء علوم الدین ص 191)

(ج) اقسام عقل:

غزالی چند نوع تقسیم بندی بر عقل قایل است: او ابتدا عقل را به طبعی و سمعی تقسیم می‌کند و بیان می‌دارد که سمعی سود ندارد آن گاه عقل طبعی در کار نباشد همان طور که مثلاً اگر چشم کور باشد نور خورشید دیگر فایده ای ندارد. تقسیم بندی دیگر غزالی گسترده تر و روشن تر است: پایین ترین درجه ی عقل را آن می‌داند که انسان را از حیوان جدا می‌کند بعد از آن عقل و اندیشه ای که در کودک وجود دارد و مثلاً می‌داند یک کمتر از دو است، مرحله بالاتر آن است که انسانی با تجربه خوانده شود و این تجربه همان عقل اوست مرحله چهارم آن است که عقل از لذات زود گذر بگذرد و به عواقب کارها بیندیشد.

(د) علت نکوهش عقل از دید علما:

غزالی در بیان علت این مساله معتقد است که عرفا خود عقل را نکوهش و مذمت نمی‌کنند بلکه مجادله یا صفت کلام را نکوهش می‌کنند:

« بدان که سبب نکوهش آن است که مردمان مجادله و مناظره را به طریق مناقضات و الزامات، عقل و معقول می‌خوانند و ان صفت کلام است. و صوفیان نتوانستند که برایشان مقرر کنند که در تسمیه خطا کرده اید، چه به سبب آن که در زبانها متداول بود، از دل‌ها نخواستی شد، پس عقل و معقول را بنکوهیدند، و مراد ایشان از آن مجادله بود.» (احیاء علوم الدین ج 1 ص 201)

عقل در اندیشه فیلسوفان غرب:

پس از رنسانس و برچیده شدن سلطه مطلق کلیسا و پیدایش پروتستانیزیم، در کیفیت و ماهیت عقل از نظر اندیشمندان غرب تفاوت چشمگیری پیدا شد. بعضی از مکاتب سعی کردند به وجود انسان تا آن حد اصالت ببخشند که او را هم سنگ و هم قدر خدایشان کرده و اندکی پس از آن زمینه را برای انکار خدا نیز فراهم کردند چرا که خداوند را در برابر آن اصالت همه جانبه انسان سدی بزرگ می‌دیدند. کسانی نیز چون دکارت با شعار «می‌اندیشیم پس هستیم» نیز بایی تازه در موضوع عقل و اندیشه به وجود آوردند و آن را مطلقاً زمینی و مادی ساختند و منکر هر نوع عقل و اندیشه ماورایی شدند البته نظرات مخالف و موافق فراوان با چنین نظرات و اندیشه‌ها مطرح شد که در این جا فرصت طرح آنها نیست به هر روی نگرش به بحث عقل و اندیشه در اروپا با آنچه که در تعالیم و اندیشه‌های اسلامی مطرح شده کاملاً متفاوت می‌باشد و هر چند که هر دو معتقد به اصالت عقل و اندیشه بوده اند ولی تفاوت میان آن دو از زمین تا آسمان است.

عقل در کتاب کلیله و دمنه:

از محتوای داستان‌ها و نصّ صریح کلیله و دمنه برمی‌آید که گردآورنده داستان‌ها برزوی یا ابن مقفع فیلسوفی یا حکیمی عقل‌گرا بوده و توانایی عقل را برتر از سایر نیروها می‌دانسته است و معتقد بوده که تنها به وسیله‌ی عقل سلیم است که می‌توان سلامت زندگی کرد و حکم تقدیر را تدبیر نمود.

عقل در کلیله و دمنه تنها راه نجات محسوب می‌شود و فرد برای رسیدن به آن توانایی می‌بایست با مشاهده، تجربه، تحقیق و قیاس به فعال کردن توانایی مورد نظر بپردازد و با هشیاری آن را رشد بدهد. به همین دلیل در کلیله و دمنه به خواننده مرحله به مرحله درس داده می‌شود که چگونه آن مراتب را تمرین کند تا سرانجام ملکه‌ی او شود و نتیجه‌ی آن خود را در فکر و عمل نشان دهد. به‌طور مثال تأکید می‌شود که فرد در هیچ حال کاری نکند که زیان خود و دیگری را در برداشته باشد و اگر کاری با گفتار و منطق عملی است فرد به جنگ و پرخاش متوسل نشود و در همه‌ی کارها جانب حزم و احتیاط را رعایت کند. دیگر اینکه برای رسیدن به مقصود انعطاف‌پذیر و موقعیت‌سنج باشد. به همین دلیل می‌آید که چه بسا در موقع وقوع خطر بزرگ‌تر، فرد حتی ناچار است با دشمن کوچک‌تر ائتلاف کند اما هرگز نباید فراموش کند که هدف ائتلاف چیست.

کتاب کلیله و دمنه «مجموعه‌ای از دانش و حکمت است که مردمان خردمند در طول اعصار و قرون متمادی به عنوان حکمت عملی و آداب زندگی و زبان، به فرزندان خود به میراث گذاشته‌اند» (مینوی، صص: 1-11) و به عبارت دیگر «کلیله و دمنه روش زندگی کردن در بعدها‌ی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را به ما می‌آموزد.» (5/1-5) ولی از طرفی، بخاطر بسیاری از محدودیتهای زمانی، اعم از سیاسی و اجتماعی و غیره، نویسنده را مجبور ساخته است خواسته‌ها و اهداف درونی خودش را از زبان حیوانات به مخاطبان خودش برساند. در واقع بعضی مواقع از یک حیوان کارهایی سر میزند که حتی انسانها از انجام آنها ناتوان و یا در برخی موارد عاجز می‌مانند. و اینجاست که به ذهن خواننده خطور می‌کند که این شخصیتی که در نقش یک حیوان تجلی کرده، در واقع حیوان نیست بلکه یکی از شخصیت‌های بزرگ خردمند و عاقل زمان خودش است.

این عوامل است که ذهن خواننده‌ی باذکاوت را به چالش می‌کشاند که علت وجود آمدن این شخصیت‌ها در نقش یک حیوان، و دلیل عدم بیان واضح و آشکار آنها چیست؟ و به عبارت دیگر علت بیان سمبلیک آنها چه بوده است؟ و یا علت اینکه نویسنده مجبور بوده اینکار را انجام بدهد، چیست؟

با کمی کاوش و تحقیق به این نتیجه می‌رسد که بعضی مواقع بخاطر مشکلات سیاسی و اجتماعی و به نوعی خفقانی که در جامعه حاکم بوده، نویسنده نتوانسته است درد و راز درونی خودش را آشکارا و صریح به مخاطبان خود برساند. و از طرفی بعضی مواقع حرف نویسنده طوری بوده که بیان کردن آن برای افراد جامعه، مشکلاتی را برای وی به بار می‌آورده و به عبارتی مقبول جامعه آنروزی نبوده است. و بخاطر همین، نویسنده مجبور بوده است در لفافه سخن بگوید.

نماد و تجسم عقل در داستان موش و گربه

در کلیله و دمنه «زیرک» (موش) یکی از نمادهای عقل است که حتی فضای آسمانی برایش بلا رقم می‌زند او با کمک تدبیر و عقل و حيله آن بلا را به رحمت تبدیل می‌کند. او بی‌آنکه بدین باشد دیر اعتماد و محتاط و مآل اندیش است. موش قصه‌ی زیرک و گربه نمونه‌ی دیگری از تدبیر و موقعیت‌سنجی و مآل‌اندیشی است. او بطور موقت بر حسب اقتضای شرایط با گربه‌ای که در دام

است دوستی می‌کند تا جان خود را از دست دو دشمن بزرگ‌تر نجات دهد. اما به هنگام آزادسازی گربه یک باره هل نمی‌شود تا شتاب کند و جانب احتیاط را بگذارد او هرگز فراموش نمی‌کند که گربه دشمن ذاتی و طبیعی اوست.

در داستان مورد تحلیل، موش دارای شخصیتی سمبلیک است. شخصیتی که موش به خود گرفته است یک شخصیت استثنایی است که حتی نمونه آن را در جامعه امروزی هم کمتر می‌بینیم. چرا که با توجه به تجزیه و تحلیل آنی و به موقع، استفاده از عقل و هوش و ذکاوت خود در انجام کارها براساس موقعیت پیش آمده، نکته سنجی‌های خوب و عاقلانه ای که در تمام صحنه‌های زندگی و مشکلات مختلف از خود نشان داده، هر خواننده هوشیار و با درایت، با آغاز داستان به راحتی درمی‌یابد که این شخص، در واقع نمی‌تواند یک موش واقعی باشد بلکه در پشت صحنه، یک شخصیت بزرگ خردمندی قرار دارد که نقش او را ایفا می‌کند. و اینجاست که خواننده به تکاپو می‌افتد که هدف چیز دیگری است و نیایستی به ظاهر قضیه توجه کرد، و بایستی به کنه و درون مسئله که هدف غایی است، بنگرد. و این رمز گشائیها و از ظاهر به درون رفتن‌ها و حل شدن معماهاست که، انسان‌های دانا را از افراد عادی متمایز ساخته و عقل او را محکم می‌زند. و در اینجا شعر پر بار فردوسی را به ذهن آدمی تداعی می‌کند که:

«تو این را دروغ و فسانه مدان به یکسان روشن زمانه مدان

از او هرچه اندر خورد بر خرد دگر بره رمز معنی برد» (4/ص 46)

حاصل گفته‌ها اینکه هر چیزی می‌تواند دارای دو قسمت متفاوت باشد: قسمت ظاهری که همه افراد آن را می‌دیده و می‌فهمند. و یک قسمت دیگر آن درونی است و کار هر کسی نیست که به راحتی به آن دست پیدا بکند، بلکه یک تحلیل‌گر و الایی را می‌طلبد که با استفاده از ابزار قدرت مند عقل آنرا برای دیگران کشف کرده و لذت و شیرینی آن را به همه بچشانند. در کل «هدف اصلی این کتاب پر مغز آموختن روش خردمندانه زندگی و درس تدبیر و حکمت برای جوانان و بیدار ساختن وجدان آنان بوده است» (3/صص 19-22-29) بنابراین «این کتاب در طول تاریخ، حکمت عملی و طرز زندگی و کشورداری محسوب شده است و از آن روست که بسیاری از سرداران و شاهزادگان و حتی بعضی از خلفا به خواندن و نگهداری آن توجه کرده اند» (2/ص 5)

شواهدی از جایگاه عقل در داستان موش و گربه

1- نیروی عقل، بزرگترین علت عدم ناامیدی و یاس افراد عاقل در برابر شدايد و مشکلات

در داستان مورد تحلیل، موش که بصورت سمبلیک بیان شده، در چهره یک فرد با احتیاط و عاقل تجلی کرده، با وجود اینکه از هر طرف با خطرهای جانی روبروست، خودش را نمی‌بازد و از عقل و خرد خودش در جهت نجات از مهلکه ای که در آن گرفتار شده است استمداد می‌طلبد و در عین حال که احتیاط خودش را از دست نمی‌دهد (تا مادامیکه صیاد نیامده یکی از بندهای گربه را برای روز مبادا نگه می‌دارد تا از حمله وی در امان باشد) با گربه - که دشمن ذاتی اوست - برای غلبه بر دشمنان دیگرش، بایک برنامه حساب شده که بر گرفته از عقل و ذکاوت اوست، دست دوستی داده تا دشمنانش با دیدن رابطه دوستی آنها، از دشمنی با او مأیوس بشوند و موش با این ترفند خودش را نجات می‌دهد.

در جوامع بشری نیز افراد محتاط و عاقل، در صحنه‌های مختلف زندگی شان، طبق موقعیت و شرایط پیش آمده، با استفاده از ابزار قدرت مند عقل و خرد، نه تنها خودشان را نمی‌بازند بلکه با تصمیم‌های سازنده و حساب شده، هم سرنوشت خود و هم سرنوشت افراد جامعه خودشان را رقم می‌زنند و در اینجا موش سمبل آن افراد مد نظر است.

شاهد از کتاب کلیله و دمنه «...چون گربه را بسته دید شاد گشت. در این میان از پس نگریت راسویی از جهت او کمین کرده بود؛ سوی درخت التفاتی نمود بومی قصد او داشت. بترسید و اندیشید که: اگر باز گردم راسو در من آویزد؛ و اگر بر جای قرار گیرم بوم فرود آید، و اگر پیشتر روم گربه بر راه است. با خود گفت: در بلاها باز است و انواع آفت به من محیط و راه مخوف، و با این همه دل از خود نشاید برد... و هیچ پناهی مرا به از سایه عقل و هیچ کسی دستگیر تر از سالار خود نیست...» مینوی، ص: 268

2- توان و قدرت افراد عاقل برای تبدیل تهدیدها به فرصت

در داستان مورد تحلیل، موش با توجه به درایت و تفکری که از خود نشان داد، نه تنها توانست آن شرایط تهدید آمیز (گرفتاری در بین گربه، راسو و جغد) را از طریق دست دوستی دادن با گربه، از خود دور بکند بلکه حمایت گربه (دشمن اصلی) را هم به خود جلب کرده و از طریق آن دشمنان دیگرش را با یاس و ناامیدی بدرقه بکند.

در جوامع بشری هم هستند افرادی که با استفاده از قدرت عقل و درایت، نه تنها در بدترین شرایط تهدید خودشان را نمی‌بازند بلکه با همت و اراده والا آن را تبدیل به فرصتی طلایی برای نیل به اهداف مد نظرشان قرار می‌دهند.

شاهد از کلیله و دمنه «...با خود گفت: در بلاها باز است و انواع آفت بمن محیط و راه مخوف، و با این همه دل از خود نشاید برد... مرا هیچ تدبیر موافق تر از صلح گربه نیست... پس نزدیک گربه رفت و پرسید که حال چیست؟... چون گربه سخن موش شنود و جمال راستی بر صفحات آن بدید شاد شد و گفت: سخن تو بحق می‌ماند... آنگه موش پیشتر آمد. گربه او را پرسید و راسو و بوم هر دو نومید برفتند...» مینوی، صص: 268-271

3- گرفتاری مشترک، بهترین فاکتور برای جلب دوستی و اعتماد دشمنان توسط افراد عاقل

موش در داستان مورد تحلیل، چونکه دید در بین دشمنانش فقط گربه است که گرفتار است و برای نجات از دست صیاد نیاز مبرم به کمک دارد و با هوش و ذکاوت خودش دریافت که از یک جنبه درد و گرفتاریشان مشترک است و برای نجات از دست دشمن شان می‌تواند برای همدیگر مفید واقع بشوند و علیرغم عدم اعتماد به گربه که ریشه در ذات وی دارد بخاطر مصلحت آنی، و بطور ظاهری با گربه دست دوستی داد تا دشمنانش (راسو و جغد) با دیدن این صحنه از دشمنی کردن با وی مأیوس شوند

در جوامع بشری نیز موش سمبل افراد عاقل و نکته‌سنجی است که در پیچ و خم زندگی بسیار انعطاف پذیر هستند و بنا به مصلحت خودشان تغییر موقعیت می‌دهند چرا که فقط در این شرایط است که می‌توانند به هدف خودشان برسند.

شاهد از کتاب کلیله و دمنه «... و مرا هیچ تدبیر موافق تر از صلح گربه نیست که در عین بلا مانده است و بی معرفت من از آن خلاص نتوان یافت؛ شاید بود که سخن من به گوش خرد استماع نماید...» مینوی، ص: 268

4- شکستن غرور مقابل دشمنان، توسط افراد عاقل، بنا به مقتضیات زمان

در داستان مورد تحلیل، موش با توجه به گرفتاری پیش آمده و بنا به صلاح دید خودش، تصمیم گرفت بطور موقت هم که شده غرور خودش را بشکند و به دشمن دیرینه اش (گربه) پیشنهاد دوستی بدهد تا بدین طریق بتواند خود را از گرداب هلاکتی که در آن گرفتار شده است نجات دهد.

در جوامع بشری نیز افرادی که از انعطاف پذیری بالایی برخوردار هستند و از قدرت تعامل بیشتری با افراد مختلف جامعه بهره مندند، توانسته اند براحتی غرور و تکبر کذایی را از خود دور کرده و به خواسته مورد نظر خودشان جامه عمل بپوشانند.

شاهد از کلیله و دمنه «...مرا هیچ تدبیر موافق تر از صلح گربه بیست که در عین بلا مانده ست...پس نزدیک گربه رفت...» مینوی، صص: 268-269

5- اهمیت دادن افراد عاقل به کوچکترین روزنه امید و ناامید نشدن مشکلات و شداید

در داستان مورد تحلیل موش در حالیکه از هر طرف دربین بلا و گرفتاری دست و پنجه نرم می کرد، در عین حال هیچوقت امید خودش را از دست نداد و امیدوار بود که گربه حرفهایش را با گوش عقل و خرد بشنود تا بدین طریق بتواند خودش را از گرفتاری که در آن گیر کرده نجات دهد.

در جوامع امروزی، افراد موفق کسانی هستند که با اراده و همتی والا و با استفاده از ابزار قدرتمند عقل و کیاست، هیچوقت امید خودشان را از دست نداده و ناممکنها را ممکن ساخته اند.

شاهد «...و شاید بود که سخن من بگوش خرد استماع نماید و تمییز عاقلانه در میان آرد و بر صدق گفتار من وقوف یابد...» مینوی، صص: 268

6- اعتقاد افراد عاقل و دوراندیش به روراستی حتی با دشمنان، بنا به مصالح و مصلحت خودشان

موش که در داستان مورد تحلیل سمبل یک فرد با ذکاوت است با صداقت و روراستی خاصی به گربه می فهماند که این دوستیها و اعتمادی که هست ظاهری است و هیچوقت از ته دل نبوده و بصورت مقطعی و برای رفع گرفتاری پیش آمده است و گرنه دشمنی ما ریشه در ذات و خلقت ما دارد. و چون موش با صداقت با گربه سخن می گوید دست و پای مکر و حيله او را می بندد و به او اجازه خیانت نمی دهد و بخاطر همین در حالیکه گربه سمبل افراد حریص است بطور موقت هم که شده از حرص و طمع خودش دست بر می دارد و تسلیم حرفهای موش می شود.

در جوامع امروزی هم صداقت و روراست بودن، در بسیاری مواقع گره از مشکلات افراد صادق برداشته و آنها را از فلاکت به اوج سعادت رسانده است. و جزو افراد مورد اعتماد، به جامعه معرفی کرده است.

شاهد از کتاب کلیله و دمنه «...و نیز راسو را بر اثر من و بوم را بر بالای درخت می توان دید، و هر دو قصد من دارند و دشمنان تو آند، هر گاه که به تو نزدیک شدم، طمع ایشان از من منقطع گشت... اکنون مرا ایمن گردان و تأکیدی به جای آر تا به تو پیوندم و غرض من به حصول رسد و بند های تو هم ببرم و فرج یابی...» مینوی، صص: 269-270

7- استفاده از ابزار سیاست و تدبیر توسط افراد عاقل در جهت خنثی کردن دشمنیها

در داستان مورد تحلیل، موش و گربه هر دو در یک بلا و گرفتاری مشترک دست و پنجه نرم می کنند و جان هر دو آنها در خطر است؛ جان موش از طرف راسو و جغد و جان گربه هم بخاطر گرفتاری در بند صیاد، و در اینجاست که موش بخاطر تجزیه و تحلیل خوب و برای حفظ جان خودش، نه تنها از گربه حس نفرت و بیزاری را که بنوعی در وجود ذات او عجین شده است، کنار می گذارد بلکه بخاطر گرفتاریش دست دوستی به وی می دهد و طبیعت خلقت خود را زیر پا می گذارد و برعکس سیر طبیعی دنیا حرکت می کند و عبارت دیگر کارهای دنیا را واژگونه نشان می دهد. و این چیزی نیست جز تجزیه و تحلیل و موقعیت شناسی

درست گربه از شرایط بدی که در آن گرفتار شده است، و گربه هم که ذاتاً یک حیوان حریص است و در داستان مورد تحلیل هم بصورت سمبل افراد حریص بکار رفته، فردی است که از موقعیت‌های پیش آمده براحتی به نفع خودش استفاده می‌کند و به عبارت عامیانه تر براحتی با آدمی صمیمی می‌شود، در خیالش جایگاهی را برای خود متصور می‌شود. و از این دوستی موش یک خیال واهی در سر می‌پروراند که بعد از نجات اش از بند صیاد، بتواند آنرا عملی بکند و این در حالیست که موش، همه کارهایش حساب شده و از همه جوانب تجزیه و تحلیل شده است و این موضوع در آخر داستان بخوبی به اثبات می‌رسد.

در جوامع امروزی هم بسیاری از افراد هستند که در موقعیت‌های مختلف و بخاطر تجزیه و تحلیل‌های درستی که از مشکلات خودشان دارند دست به یک تصمیم‌هایی می‌زنند که در نظر افراد عادی بسیار غیرمنتظره و غیرعادی به نظر می‌رسد چرا که آنها ظاهر قضیه را می‌بینند و در حالیکه افراد آگاه با استفاده از ابزار قدرتمند عقل و درایت، از نتیجه و آینده کارها آگاهی کامل دارند و در داستان مورد تحلیل موش سمبل همان افراد عاقل و با درایت است که با استفاده از آینده نگری خوب خودش، با دشمن دیرینه اش دست دوستی می‌دهد ولی گربه سمبل افراد عادی و عوام جامعه است که احساس می‌کند که موش بصورت کورکورانه با وی دست دوستی داده و می‌تواند بعد از نجات از بند صیاد، موش را با تظاهر به دوستی، صید بکند که صد البته این کار عملی نشده است.

شاهد از کتاب کلیله و دمنه «...لیکن امروز شریک توأم در بلا، و خلاص خویش در آن می‌پندارم که برخلاف تو مشتمل است، و بدان سبب مهربان گشته ام. و بر خرد و حصافت تو پوشیده نیست که من راست می‌گویم و در این، خیانت و بدسگالی نمی‌دارم...» مینوی، ص: 269

8- فراهم نمودن خسران دشمنان با دست دوستی دادن افراد عاقل با دشمن اصلی زمینه

در داستان مورد تحلیل دست دوستی دادن توسط موش و گربه بنا بدلایلی که در بندهای قبلی توضیح داده شد، باعث گردید که راسو و جغد، که برای خوردن موش دندان تیز کرده بودند، با دیدن صحنه دوستی موش و گربه، که برای آنها غیر قابل تصور و باور بود از رسیدن به هدفشان مأیوس شده و بروند.

در جوامع امروزی هم توسط افرادی که درک درستی از موقعیت خودشان دارند و بعضی مواقع مصراً در شرایطی که دشمن هیچ علاقه‌ای به دوستی با وی ندارند به آنها پیشنهاد دوستی می‌دهند و برای مدتی هم که شده غرور خودشان را می‌شکنند و خاضعانه سر تسلیم فرود می‌آورند تا اینکه به هدف شوم خودشان برسند، هدفی که در آن هم شکست دشمنان اصلی و هم دشمن فرعی که به دنبال اجرای برنامه و نقشه شوم بر علیه وی هستند پیش بینی شده است.

شاهد از کتاب کلیله و دمنه «...آنکه موش پیشتر آمد. گربه را گرم بپرسید، و راسو و بوم هر دو نومید برفتند؟...» مینوی، ص: 271

9- تشخیص دادن تفاوت بین دوستیهای مصلحتی با دوستیهای صادقانه توسط افراد عاقل و محتاط

در داستان مورد تحلیل، دوستی موش و گربه از نوع اول است چرا که موش در اولین صحنه‌ای که گربه را گرفتار بند صیاد می‌بیند نه تنها ناراحت نمی‌شود بلکه احساس آرامش و خوشحالی به وی دست می‌دهد چرا که دشمن دیرینه اش در بند صیاد گرفتار است و خطری از طرف وی او را تهدید نمی‌کند ولی بعد از آنکه متوجه دشمنان دیگرش می‌شود و راه فرار و نجات را به روی خودش بسته می‌بیند علیرغم آن خوشحالی درونی که از به دام افتادن گربه داشت دیگر شرایط کاملاً برایش فرق می‌کند و موش را وادار به دوستی تصنعی می‌کند و اینجاست که فرق دوستی با میل و رغبت درونی با دوستی از روی ناچاری خودش را

نشان می‌دهد. چرا که اولاً؛ در دوستی‌هایی که از روی ناچاری بوجود می‌آیند هیچ مهر و محبتی که بتوان برای آن پیشینه‌ای در نظر گرفت وجود ندارد و یکنوع احساس نیاز، باعث ایجاد محبت ساختگی می‌شود تا فرد بتواند بطور موقت قلب طرف مقابل را بدست بیاورد و به هدف مدّ نظر خود جامه عمل بپوشاند و این دیگر آن محبتی نیست که بتوان روی آن حساب ویژه‌ای باز کرد چرا که اینوع محبت‌ها از پایه و اساس لرزانی برخوردار هستند که هر لحظه انتظار فرو ریختن آنها وجود دارد و هر دو طرف در آخر داستان مشخص می‌شود موش در مقابل پیشنهاد ادامه دوستی گربه که آنها را از روی طمع و غیر انداختن موش بود جواب ردّ می‌دهد و وی را متقاعد می‌کند که این دوستی و محبت فقط برای برآوردن نیازهای آنی (نجات موش از دست راسو و جغد و نجات گربه از دست صیاد صورت گرفته و روی اینوع دوستیها نمی‌شود اطمینان کرد. دوماً دوستی‌هایی که از روی مهر و محبت بوجود می‌آیند ریشه در ذات و خلقت افراد دارد و یک شبه بوجود نیامده بلکه این محبت مانند درخت تناوری است که از زمان نهال با آب مهر و دوستی پرورش یافته و بدین مرحله رسیده است و این دیگر با دوستی تصنعی قابل مقایسه نیست چرا که حتی اختلافات هم نمی‌تواند این دوستی‌ها را متزلزل بکند و برخلاف دوستی‌های اجباری این دوستی‌ها ریشه دار هست و روی اینگونه دوستی‌ها هرگونه حساسی را می‌شود باز کرد.

شاهد از کتاب کلیله و دمنه «...و بدان که دوستان دو نوع اند: اول آنکه به صدق و رغبت و طوع دل به موالات گرایند؛ و دوم آنکه از روی اضطرار صحبتی نمایند و هر کس دو جنس از التماس منافع و احتمال مضار غافل نتواند بود...» مینوی، ص: 273

10- اعتقاد راسخ افراد عاقل و جوانمرد به عهد و پیمانشان، حتی با دشمنانشان

در داستان مورد تحلیل، موش در حالیکه یک فرد عاقل و باذکاوت است، در عین حال یک فرد جوانمرد و با وفاست که اعتقاد خاصی به عهد و پیمان خودش دارد و به شک و تردید گربه، با بریدن آخرین بند وی، در زمان آمدن صیاد جواب داد.

شاهد «...موش گفت: هر کس که در وفای تو سوگند بشکند پشت و دلش بزخم حوادث زمانه شکسته باد... و موش گفت: وقت آنست که باقی ضمان خود با دارسانم؛ و آن عقده ببری...» مینوی، صص: 273-275

11- عدم اعتماد به اظهار دوستی دشمنان و مدنظر قراردادن یک راه فرار برای روز مبادا توسط افراد عاقل

و دور اندیش

در داستان مورد تحلیل، موش بخاطر گرفتاری جبری پیش آمده، مجبور بوده با گربه که دشمن دیرینه او بود برخلاف میل باطنی اش دست دوستی بدهد و صد البته در این دوستی حریم و چهار چوب احتیاط را کاملاً رعایت کرده است چرا که تا مادامیکه گربه در نجات خودش به وی وابسته بود، رشته قدرت و یا به عبارت دیگر برگ برنده را که همان باقی گذاشتن آخرین بند گربه تا آمدن صیاد، از دست نداد و اگر کوچکترین غفلتی از خود نشان می‌داد در آن موقع یک فاجعه‌ای پیش می‌آمد که دیگر قابل برگشت نبود و بخاطر همین تمامی حرکات و رفتارهای موش بر اساس یک اصول حساب شده در حرکت بوده است.

انسانهای محتاط در کارهایی که انجام می‌دهند چون از یک نیروی قدرتمند ی بنام عقل برخوردار می‌باشند و به تبع آن از قدرت پیش بینی و آینده نگری فوق العاده‌ای برخوردار هستند که گویی از انسانهای عادی یک مدّت زمان خاصی جلوتر هستند اتفاقات برای آنها زودتر از دیگران قابل پیش بینی است و بخاطر همین هیچوقت احساسی عمل نمی‌کنند و تابع احساسات نیستند و زمان در نزد آنها از ارزش قابل توجهی برخوردار هست چرا که سرنوشت خود را در زمانی محدودی که در آن قرار دارند رقم می‌زنند مثلاً موش در داستان مورد تحلیل چه در زمانی که می‌خواست دوستی اولیه را برقرار کند، مادامیکه از گربه قول دوستی را نگرفت به وی نزدیک نشد و چه در اواخر داستان، تا زمان آمدن صیاد بندش را باز نکرد و چه در زمان بعد از آزادی گربه از

دست صیاد، به پیشنهاد گربه جواب منفی داد، همه اینها فاکتورهایی هستند که افراد محتاط را که در این داستان موش نقش آن را ایفا می‌کند از افراد ریسک پذیر متمایز می‌سازد.

در جوامع بشری نیز افرادی که بیشتر جوانب احتیاط را رعایت می‌کنند هر چند که ممکن است نسبت به افراد ریسک پذیر از پیشرفت کمتری برخوردار باشند ولی در عوض در صد شکست آنها در کارهایشان نسبت به افراد ریسک پذیر از درجه پائین تری برخوردار می‌باشد.

شاهد از کتاب کلیله و دمنه... «صیاد از دور پدید آمد. موش گفت: وقت آن است که باقی ضمان خود به ادا رسانم و آن عقده ببرید. و گربه به هلاک چنان متیقن بود و بدگمانی و دهشت چنان مستولی بود که از موشش یاد نیامد...» مینوی، ص: 275

12- تغییر موقتی طبیعت و ذات خود، توسط افراد عاقل و محتاط، جهت نیل به اهداف مورد نظر

در داستان مورد تحلیل، اگر چه گربه به خاطر نیازش به کمک موش برای نجات از دست صیاد، ظاهر خودش را به وی نزدیکتر کرد و چنان خودش را به عنوان دوست جلوه می‌داد که حتی برای خودش هم باور شده بود که با موش از صمیم قلب دوست است و این در حالیست که دشمنی موش و گربه ریشه در ذات آنها دارد و چیز اکتسابی نیست که بتوان آنرا در شرایط مختلف تغییر داد و بخاطر همین، اگر چه ممکن است بنا به مقتضیات شرایط، ظاهر افراد بخاطر نیازهای اساسی در خودش تغییراتی بدهد ولی این تغییرات نمی‌تواند عمیق باشد و به زودی به حالت اولیه خود بر می‌گردد و از طرفی با توجه به اینکه گربه یک حیوان حریص است و حرص و طمع او نسبت به موش در وجود او عجين شده است و هر قدر هم که خودش را خویشتن دار نشان بدهد و در یک مقطع کوتاهی خود را نگهدارنده ولی بالاخره دوباره او را وسوسه خواهد کرد و به دشمنی اولیه شان بر خواهد گشت. در داستان مورد تحلیل اگر چه گربه در ظاهر خودش را به عنوان دوست موش معرفی کرد و با حرفها و سخنان دوستانه، البته بنظر خودش خود را به موش نزدیک تر گردانید ولی پس از نجات از دست صیاد کاملاً به ذات بد خویش برگشت و هدفش از دوستی با موش و اصراری که در خصوص ادامه دوستی با موش از خود نشان داد، نشانه‌های حرص و طمع و بد ذاتی او بیشتر و بیشتر آشکار گردید.

در جوامع امروزی هم، همه روزه شاهد اینگونه افراد طمعکاری هستیم که اگر چه در ظاهر و بنا به نیاز خودشان، خودشان را به عنوان یک فرد سالم و خیر خواه نشان می‌دهند ولی در موقعیت مناسب و شرایط بدست آمده در یک لحظه ذات بد خودشان را نشان می‌دهند. و تجربه نشان داده است ممکن است فردی چنان در کار خودش برنامه ریزی منظم و حساب شده ای داشته باشد که بتواند سالیان سال خودش و ذات بد خود را از دیگران پنهان بدارد ولی در یک لحظه و با یک اشتباه کوچک دست به کاری بزند که وجهه بد ناشناخته او برای همگان آشکار گردد و مایه تعجب و حیرانی افراد جامعه را فراهم بکند و این همان چیزی است که گفته می‌شود ذات آدمی قابل کتمان نیست و مولانا هم بر روی این موضوع صحه می‌گذارد.

«هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش» مثنوی معنوی: 1

شاهد از کتاب کلیله و دمنه... «بودان که اصل خلقت، بر معادات بوده است و از مرور روزگار مایه گرفته است و در طبعها تمکن یافته، ویر دوستی که برای حاجت حادث گشته است چندان تکیه نتوان کرد و آن را عبره ای بیشتر نتوان نهاد، که چون موجب از میان برخاست، به قرار اصل باز رود...» مینوی، ص: 279

13- طرد دشمنان دیرینه پس از بهره برداری از آنها توسط افراد عاقل و دور اندیش

در داستان مورد تحلیل، موش هم در زمانی که در دست دشمنانش گرفتار بود و با گربه از در دوستی وارد شد و هم در زمانی که از دست دشمنانش نجات یافت و دوستی مجدد گربه را نپذیرفت، از عقل و کیاست خودش به نحو احسن بهره مند گردید چرا که در مرحله اول غرور و تکبر بیجا را از خودش کنار گذاشت و خاضعانه از دشمن ذاتی خودش درخواست دوستی کرد تا بتواند علاوه بر فریب گربه، براحتی بتواند دشمنان دیگرش را از سر راه خود بردارد. و در مرحله دوم، نه تنها غرور از دست رفته خودش را بدست آورد بلکه در مقابل در خواست دوستی مجدد از طرف گربه را رد کرد و او را لایق دوستی با خودش ندانست.

و همه اینها بخاطر داشتن یک نیروی قدرتمند و پشتوانه عظیمی بنام عقل است و گرنه با یک غفلت و یا با یک غرور و احساسات نابجا، خودش را به کشتن می داد.

شاهد از کتاب کلیله و دمنه... «و ترا هیچ اشتیاقی نمی شناسم به خود جز آنکه به خون من ناهار شکنی؛ و به هیچ تأویل نشاید به تو فریفته شوم. و به دوستی تو ثقت، موش را کی بوده است؟... و خوردمند چون عنان اختیار به دست آورد و دواعی اضطراب زایل گردانید در مفارقت دشمن مسارعت فرض شناسد...» مینوی، ص: 279-280

14- اعتقاد افراد عاقل و با درایت به التزام رعایت دوستی همسطح و متناسب و پرهیز از دوستی ناهمگون

در داستان مورد تحلیل، موش در مقابل در خواست مصرانه گربه به دوستی مجدد با وی، اظهار داشت که این دوستی بنا به دلیل عدم همسطحی و نامتناسب بودن آن، قابل تصور نیست و اگر این کار صورت بگیرد قابل جبران نیست.

در جوامع بشری هم افرادی که با اشخاص غیر صنف خود روابط دوستانه ای برقرار کرده اند نه تنها عاقبت مناسبی برای آنها نداشته است بلکه باعث گرفتاری و درد سر آنها گردیده است که حتی نجات از آن مرحله در بعضی مواقع امکانپذیر نبوده است.

شاهد... «چه سلامت آن نزدیک تر که بی توان از صحبت توانا احتراز نمای و عاجز از مقومت قادر پرهیز واجب بیند، که اگر بخلاف این اتفاقی افتد غافل وار زخم گران پذیرد. و هر که با آسیب غرور و غفلت در گردد کمتر تواند خواست...» مینوی، ص: 280

نتیجه گیری

از دیر باز، عقل ابزاری بوده است که هر شخص عاقل می توانسته بر اساس تواناییها و لیاقت خودش، از آن بهره جسته و در جهت نیل به اهداف خودش در زمینه های مختلف، بهره برداری لازم را در برای رسیدن به سر منزل نهایی اش کسب بکند. و برعکس افرادی که از این پشتوانه گرانقدر بی بهره اند و یا به عبارتی از اثرات آن در اعمال و رفتارشان کمتر تاثیر پذیرفته اند به همان اندازه از رسیدن به موفقیت و کامیابی باز مانده و فاصله گرفته اند. و حضرت علی (ع) در نهج البلاغه دقیقاً بر این موضوع صحه گذاشته و می فرماید: «إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، و اکبر الفقر الحمق. یعنی: همانا ارزشمندترین بی نبازی عقل است و بزرگترین فقر بی خردی است.» (6/ص 450)

در داستان مورد تحلیل، موش که سمبل یک شخصیت با ذکاوت و محتاط است، توانسته است در پیچاپیچ مشکلات و شادای زندگی اش، از این ابزار قدرتمند، با استفاده از شایستگی و مدیریت خوب خودش بر زمان، در لحظه های مختلف، چه زمانی که خودش را در میان بلاها و گرفتاریها می بیند، و چه زمانی که به ساحل آرامش رسیده، بهره برداری لازم را بکند. و در هر لحظه بر دشمن دیرینه اش غلبه و تسلط داشته باشد.

پس نتیجه می‌گیریم که استفاده از عقل به عنوان شاهچراغ در تاریکی‌های زندگی، این اجازه را به شخص بهره مند از این نعمت الهی می‌دهد که نه تنها در حل مشکلات اش از این ریسمان محکم به عنوان حبل‌المتین بهره مند گردیده و به موفقیت‌های مناسب و حیاتی در جای جای زندگی اش دست پیدا کند، بلکه می‌تواند به عنوان الگو و سرمشق برای نجات جامعه خودش از ضلالت و گمراهی بشود. و در آن موقع است که موقعیت خودش را در بین افراد مختلف جامعه متمایز ساخته و در حد قابل توجهی بالا ببرد. و به عبارت دیگر، عقل یک نیروی خارق‌العاده بالقوه قدرتمندی است که فقط افراد با فکر و اندیشه بالا، می‌توانند سگان هدایت آن را به دست گرفته و با فعلیت بخشیدن به آن، به هدف غایی خودشان برسند. که موش در داستان مورد تحلیل، همه این کارها را در یک لحظه محدود و با استفاده از نیروی قدرتمندی بنام عقل و پشتیبان عظیمی بنام احتیاط انجام داد و ماندگار شد.

Archive of SID

منابع

- انزایی نژاد، رضا، 1374، انتخاب و توضیح کلیله و دمنه، انتشارات جام، چاپ دوم
- بدیع الزمان فروزانفر، 1387، احادیث و قصص مثنوی، ترجمه حسین داودی، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ چهارم
- جورج اورول، 1389، قلعه حیوانات، ترجمه امیر شاهی، انتشارات دوستان، چاپ چهاردهم
- جورج اورول، مزرعه حیوانات، ترجمه صالح حسینی و معصومه نبی زاده، انتشارات جام، چاپ پنجم
- دشتی محمد، 1388، ترجمه نهج البلاغه، انتشارات دار البشارت، چاپ دوم
- روشن، محمد، 1374، حواشی کلیله و دمنه، موسسه نشر، چاپ اول
- عبدالعظیم قریب، منتخب کلیله و دمنه، وزارت فرهنگ، انتشارات جاودان
- ناتل خانلری، پرویز، روشن، دکتر محمد، 1369، تصحیح داستانهای کلیله و دمنه، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم
- مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، با حواشی و تعلیقات و توضیحات استاد جلال الدین همایی با مقدمه فارسی و انگلیسی مهدی محقق (تهران 1386) (انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی
- ترجمه قرآن، ناشر: گلشن، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1382 ش نوبت چاپ: دوم مترجم: خرمشاهی بهاءالدین
- حیاء علوم الدین، محمد بن محمد غزالی، مترجم، پرویز شیخ کریمی، نشر: علمی و فرهنگی (مهر، 1386)
- حکمت، نصرالله، انتشارات الهام، تأملی در تاریخ فلسفه عقل، تهران، 1383.
- وحدت وجود: به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت، قاسم کاکایی، نشر: هرمس (اردیبهشت، 1389)
- ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، (مترجم) سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی (شهریور، 1386)